



مقایسه تطبیقی شاهنامه فردوسی با سیاست نامه خواجه نظام‌الملک، در زمینه دادخواهی

محمد رضا ابراهیمی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی،
گچساران، ایران.

مسعود سرحدی^۲ (نویسنده مسئول)

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد امیدیه، دانشگاه آزاد اسلامی، امیدیه، ایران.

رقیه ابراهیمی زاد جویمی^۳

استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی، گچساران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

چکیده

اصلی‌ترین رهاورد تحلیل در ادبیات تطبیقی میان دو اثر وجود یک ایده با زوایای مختلف و
مشترک، علی‌رغم تفاوت‌های زمانی، مکانی و فرهنگی است. تحلیل اندیشه زروانی و اسلامی حکیم
نامدار طوس به‌عنوان یک حماسه‌پرداز جامع‌الاطراف و تطبیق دیدگاه او با دانشمند و سیاستمدار

۱ . ebrahimi0624@yahoo.com

۲ . sarhadi606@gmail.com

۳ . R.ebrahimizad@gmail.com

مسلمان خواجه نظام‌الملک طوسی در زمینه دادخواهی و روشن کردن زوایا و خفایای اندیشه این دو بزرگ، حائز اهمیت فراوان است. نظر به اینکه شاهنامه، بیانگر آرمان‌گرایی و باور یک ملت در زمینه دادخواهی و عدالت است، در تطبیق این اثر با سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک، می‌توان گفت رهیافت و راهبرد این دو چهره نامدار ادب فارسی، در آثار مذکور، دعوت مستبدین و زورمداران روزگار به دادخواهی بوده؛ مبحث دادخواهی در شاهنامه به‌عنوان یکی از محوری‌ترین مباحث و در سیاست نامه به‌طور خلاصه‌تر و به اجمال بیان شده است.

کلیدواژه: دادخواهی، عدالت، شاهنامه و سیاست‌نامه.

۱-۱. مقدمه

حکیم ابوالقاسم فردوسی و خواجه نظام‌الملک طوسی، دو تن از بزرگ‌ترین اندیشمندان تاریخ ایران بعد از اسلام هستند که با نیروی فکر و اندیشه خدادادی در قالب‌های شعر (فردوسی) و دبیری (نویسندگی)، مستبدین و زورمداران را، دعوت به داد کرده‌اند و آنان را از ستم و جور، برحذر داشته‌اند؛ نظر به اینکه جامعه استبدادزده ایران، در عصر غزنوی و سلجوقی به علت سلطه، حاکمان ستمکار، فضایی، خفقان‌آور بود؛ لذا همواره دلسوزانی پرداختن به عدالت و داد را سرلوحه کار خود، قرار می‌دادند.

فردوسی، در مواجهه با عصر غزنوی و حاکمیت سلطان محمود علم دادخواهی را برداشته و خواجه نظام‌الملک، هم که خود از کارگزاران حکومت سلجوقی بوده، پرچمدار تعلیم عدالت به شاهان زمانه بوده است. «نقطه اشتراک اندیشه خواجه نظام‌الملک و فردوسی، مبتنی بر شاه، آرمانی پیش از اسلام است که این شاه دارای فرّه الهی است. مطابق با این نظر پادشاه نماینده خدا و حاکمیت خود را از او گرفته و اگر از مسیر دادگری و دادخواهی سر باز زند، حکومت او، مشروعیت ایزدی خود را از دست می‌دهد و در مسیر اهریمنی، قرار خواهد گرفت؛ بنابراین مظهر رحمت ایزدی، شاه نیک و فرمند است که بواسطه فرّه ایزدی، جهان را از آلودگی پاک و به سوی دادگری، می‌کشاند» (اسلامی‌ندوشن: ۱۳۸۱: ۴۶) دعوت

متهورانه فردوسی و نظام‌الملک به اجرای عدالت و دادگری، حاکمان زمانه، در هر درجه و مقامی می‌تواند، موضوع تحقیقات بنیادین تاریخ ادبیات فارسی باشد.

از طرفی جرأت و جسارت این دو بزرگ در اوج اختناق، در بیان دادخواهی، قابل تحسین و ستایش است؛ نگارنده، در تطبیق آرا و عقاید این دو نامور بزرگ ادب پارسی به وجوه تمایز و شیوه‌های اجرایی رفتار و گفتار دو طرف، در برخورد با مبحث عدالت و دادگری خواهم پرداخت. فردوسی، بنیاد و اساس شاهنامه، را بر دادگری و خرد و عدالت، بنا می‌نهد و جایی نیست که پادشاه را از موضوع خرد و عدالت متنبه نکند.

تو، گر دادگر باشی و پاک دین	ز هر کس نیابی به جز آفرین
اگر دادگر باشی و سرفراز	نمانی و نامت بماند دراز
اگر دادگر باشد به نیکنام	ییابد ز گفتار و کردار کام
فریدون فرخ، فرشته نبود	ز عود و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت، آن نکویی	تو داد و دهش کن فریدون تویی

(فردوسی: ج ۱: ۱۳۴)

خواجه نظام‌الملک، در سیاست‌نامه: از قول پادشاه نقل می‌کند که مظلومان، لباس قرمز به تن کنند تا ما آن‌ها را از دیگران باز شناسیم یا در زمان سلطان ابراهیم غزنوی وقتی خباز خاصّ سلطان آردها را انبار می‌کند و موجب گرانی و نایابی نان می‌شود، دستور می‌دهد تا او را در زیر پای فیل افکنند تا مایه عبرت دیگران شود یا مشرفان (بازرسان) باید به طور ناشناس بر کار عمال، نظارت کنند تا ما داد مظلومان را از ستمگران بگیریم.

پژوهش حاضر، با مقایسه تطبیقی شاهنامه فردوسی با سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک در زمینه دادخواهی، بر اساس هدف جزء تحقیقات بنیادی، از نوع نظری، براساس نوع داده‌ها (نحوه گردآوری داده‌ها)، توصیفی و برحسب نحوه اجرا از نوع تحقیقات توصیفی - تحلیلی

می‌باشد. روش جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها در پژوهش حاضر به شیوه اسنادی یا کتابخانه‌ای است که در آن موضوع مطالعه، سند و متن مکتوب می‌باشد.

در این روش، با مطالعه کتب ادبی، مقالات و مجلات، سایت‌ها و سیستم‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای به گردآوری اطلاعات مورد نیاز پرداخته شد. ابزار گردآوری اطلاعات این تحقیق به صورت مشاهده و مطالعه کتب، نشریات علمی و سایت‌های مختلف است.

۱-۲. پیشینه تحقیق

در مورد مبحث دادگری و دادخواهی، در آثاری همچون سیاست نامه و شاهنامه فردوسی، تحقیقات جامع و مفصلی صورت گرفته است که در ذیل به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود؛ اما آنچه نگارنده را به انجام این تحقیق، مصمم کرده، فقدان تحقیقی با نگاه تطبیقی به این موضوع بوده است.

- دکتر محمود عابدی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای تحت عنوان کاغذین، جامه یا جامه‌های کاغذین از آیین تا کلمه که در مجله فرهنگستان زبان و ادب فارسی شماره ۸، آذرود ۱۳۸۸ به طبع رسیده موضوع عدالت و دادگری، در سیاست‌نامه را مورد اشاره قرار دادند.

- شاهین پهنادیان (۱۳۸۹) در فصل نامه دهخدا - ج (۲) شماره ۳ صفحات ۹۷-۸۵ با مقاله‌ای تحت عنوان تأثیرپذیری سیاست‌نامه از نامه تنسر و کارنامه اردشیر بابکان، موضوع دادگری در سیاست نامه را مورد تحلیل قرار دادند.

- الهیار خلعتبری و نیره دلیر (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان اندیشه ایرانشهری و خواجه نظام الملک، در پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ به صورت موجز و خلاصه به موضوع دادگری پرداخته‌اند - سال اول شماره ۲، زمستان ۸۸.

- تقی رستم‌وندی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای تحت عنوان آز و داد، آسیب‌شناسی شهریاری در شاهنامه فردوسی.

- فصل نامه پژوهش سیاست نظری، شماره ۵، زمستان و بهار، موضوع داد در شاهنامه را بررسی نمودند.

- حسین رزمجو (۱۳۶۸) در مجله جستارهای ادبی شماره‌های ۸۶ و ۸۷ در مقاله‌ای با عنوان عدالت‌جویی و ظلم‌ستیزی فردوسی به تحلیل موضوع پرداخته‌اند.
- علی حیدری و محمدرضا حسنی‌جلیلیان (۱۳۸۷) در مجله شعر پژوهشی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز سال دهم شماره چهارم، مقاله‌ای با عنوان تجلی آیین دادخواهی در ادب فارسی به طبع رساندند که در آن اشاراتی به متونی همچون سیاست‌نامه و شاهنامه شده است.
- طاهره عزیزی (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان ترسیم چهره عدالت در شاهنامه فردوسی به تبیین موضوع داد و عدالت پرداخته‌اند.

۲-۱. دادخواهی در شاهنامه

شاهنامه، از نظر دادخواهی و عدالت‌گری، اثری کم‌نظیر و گران‌سنگ است. فردوسی، شخصیتی حقیقت‌جو و دادخواه بوده است. اگر چه شاهنامه به‌عنوان یک اثر حماسی فارسی، شناخته شده است و حاوی جنگ‌ها و لشکرکشی‌های ایرانیان و احیاکننده تاریخ کهن ایران است؛ اما از نظر اخلاقی و دادخواهی اثری در خور و با اهمیت است. از جمع بندی ابیات منتخب در مورد دادخواهی به این نتیجه می‌رسیم که فردوسی، در جای‌جای این گنجینه بزرگ، مطالب ارزشمندی را به موضوع دادخواهی، اختصاص داده است و سرودن حماسه را بهانه قرار داده است. آرمان‌ها و افکار متعالی خود را در پشت ابیات حماسی و رزمی، پنهان کرده است. از طرف دیگر، حکمت عملی که اخلاق، روش مملکت‌داری و... به طور گسترده در شاهنامه به کار رفته است. فردوسی، بر خلاف تصور عده‌ای نخواستار است، مدّاح فرمانروایان باشد؛ بلکه در فرصت مناسب به هشدار و در نتیجه هوشیار گرداندن ستمگران، پرداخته است و با پند و اندرز و موعظه، اصرار دارد که یا دست ستمگران را کوتاه کند یا آنان را به راه حق هدایت نماید (شکوری: ۱۳۹۷: ۴۳). در واقع، فردوسی به حاکمان روزگاران، فهمانده است که به قول حدیث «الْمُلُکُ یَبْقَى مَعَ الْکُفْرِ وَ لَا یَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» که حکومت با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم پایدار نمی‌ماند؛ به عنوان مثال داستان ضحاک، نشان دهنده ستمگرانی است که خواسته‌اند چند صباحی با هزار حيله و نیرنگ، بر مردم فرمان

برانند؛ اما خداوند با آنان همراهی نکرد و نهایتاً سرنگون گشته‌اند (رنجبر: ۱۳۹۴: ۴۳)؛ و این، نتیجه ظلم و ستمگری است که فردوسی، آن را به خوبی و با مهارت خاص به نظم در آورده است:

چو ضحاک، شد بر جهان شهریار
برو سالیان، انجمن شد هزار
نهان، گشت آیین فرزندگان
پراکنده شد، نام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی ارجمند
نهان راستی، آشکارا، گزند
شده بر بدی، دست دیوان، دراز
ز نیکی نبودی سخن، جز به راز
ندانست خود، جز بد آموختن
جز از کشتن و غارت و سوختن

(فردوسی: ۱۳۷۸: ج ۱: ۳۴)

حکیم فردوسی، نتیجه ستم و ستمگری را با زبردستی و مهارت خاصی به رشته نظم، در آورده است و به فرمانروایان روزگار به‌ویژه، فرمانده زمانش محمود غزنوی هشدار می‌دهد که ستم و ستمگری، نتیجه‌اش بیچارگی و درماندگی است. حتی فرد مقتدری چون ضحاک که بر جهان زمان خود، فرمان می‌راند و مردم را با ترور و وحشت می‌ترساند و نفس‌ها را در سینه‌ها، حبس می‌نماید، تا کسی جرأت حرف زدن و اعتراض کردن، نداشته باشد به چنین سرنوشت شومی دچار می‌شود پس دیگر ستمگران کوچک، تکلیفشان روشن است. فردوسی، با استناد به آیات و روایات به‌طور مستند، ثابت می‌کند که وقتی ستم ستمگر افزایش یابد، چگونه خداوند بزرگ، اسباب و وسایل نابودیش را فراهم می‌کند و بیداد را مایه تباهی و ذلت جامعه و حاکم، می‌داند.

همان چیز، کز راه بیداد دید هر آن بوم و برکان، نه آباد دید

(فردوسی: ج ۳: ۱۲۷)

۲-۱-۱. آینه داد و توصیف آن در شاهنامه

از میان موضوعات متعدّد و متنوع در شاهنامه، داد و دادگری و عدالت، جایگاه ویژه‌ای دارد. یقیناً می‌توان گفت هیچ موضوعی به اندازه دادخواهی و عدالت، ذهن فردوسی را به خود، مشغول نکرده است. فردوسی، با نیروی فکری و اندیشه خدادادی که مخصوص شاعری چون اوست؛ پیوسته زورمداران، مستبدین و حاکمان روزگار را به داد و عدالت گستری، دعوت کرده است و آن‌ها را از ستم و جور، بری می‌داشته است. او، شجاعانه و بی‌باکانه، در برابر ستمگران می‌ایستد و یک تنه به آنان می‌تازد و به آن‌ها می‌فهماند که در هر درجه و مقامی که باشند باید به اصل دادگری، توجّه کنند و در اعمال و رفتار خود، آن را پایه و اساس قرار دهند. فردوسی، نکات ظرایف دادخواهی را در اوج فصاحت و بلاغت و به زیبایی و رسایی، بیان می‌نماید (داوری: ۱۳۹۵:۴۳). سپس فردوسی، در همین زمینه، این چنین می‌سراید:

تو، گر دادگر باشی و پاک دین	ز هر کس، نیابی به جز، آفرین
اگر داد باید که ماند به جای	بیارای ازین پس به دانا نمای
تو درویش را رنج، منمای هیچ	همی‌داد و بر داد دادن، بسیج
که هر کس که در شاهی او داد، داد	شود در دو گیتی ز گفتار شاد
مگردان زبان، زین سپس جز به داد	که از داد باشی تو پیروز و شاد
تو اکنون، همی‌کوش و با داد باش	چو داد، آوری، از غم، آزاد باش
اگر کشور، آباد، داری به داد	بمانی تو آباد وز داد، شاد
اگر دادگر باشی و سرفراز	نمانی و نامت، بماند دراز

(شاهنامه: ۱۳۷۸: ج ۳: ۱۱۵)

فردوسی، رعایت عدالت را رسیدن به هدف اصلی؛ یعنی عدل خداوندی می‌داند. یکی از مهم‌ترین دلایلی که فردوسی را وا داشت، تا به طور فراگیر و گسترده به موضوع دادخواهی

بپردازد، ستم و بی‌عدالتی و بیداد گسترده‌ای بود که در عصر وی، سرزمین ما را فراگرفته بود و حاکمان به تنها چیزی که توجه نداشتند؛ عدل و داد بود.

۲-۲. داد، استوارترین بینش سیاسی در شاهنامه

فردوسی، معتقد است: «خداوند از بندگان خویش به جز داد دادن در کارها و مهرورزی به هم‌نوع، چیزی نخواسته است» (رزمجو: ۱۳۶۸:۴۱۴) در واقع «داد، استوارترین رکن بینش سیاسی، فلسفی فردوسی و برترین آرمان اوست. شاهنامه، داد و صلح را غایت واقعی حکومت می‌داند» (زرین‌کوب: ۱۳۸۰:۱۲۰) داد، فضیلتی است که از کامل‌ترین فضایل، در شاهنامه فردوسی و پایه و اساس دیدگاه فکری فردوسی، است. خواجه معتقد است: «در فضایل، هیچ فضیلتی کاملتر از فضیلت عدالت نیست؛ زیرا وسط حقیقی، عدالت است و هر چه جز اوست به نسبت با او اطرافند و مرجع همه با اوست. عدالت و مساوات، مقتضی یک نظام‌اند و عادل، کسی است که مناسبت و مساوات می‌دهد چیزهای نامتناسب و نامساوی را» (خواجه نصیر: ۱۳۷۰:۱۳۱)

فردوسی، داد را سررشته و مقدمه همه تدابیر در یک مملکت، می‌داند و توصیفات متفاوتی برای داد، انجام می‌دهد. در هر صورت باید داد سرلوحه کارها باشد تا پادشاهان به اجرای داد و عدالت تشویق شوند.

جهاندار، شاهی، ز داد آفرید دگر از هنر، وز نژاد آفرید
بدان، کس دهد کو سزاوارتر خرددارتر، هم بی‌آزارتر
(فردوسی: ۱۳۸۷:ج۷:۱۸۴)

او، بیداد را مایه فساد و تباهی و ویرانگری می‌داند که ممکن است بر همه لایه‌های حکومت، تأثیر بگذارد و پیش مقدمه نابودی شود.

ز بیدادی شهریار جهان همه، نیکویی باشد اندر جهان
نراید به هنگام در دشت گور شود بچه باز را دیده کور

شود در جهان چشمه آب، خشک نگیرد به نافه درون، بوی مشک
کنون دانش و داد، یاد آوریم به جای غم و رنج، داد آوریم
(همان: ج ۳: ۵۳)

و در جای دیگری پتیارگان را عامل بیداد معرفی می کند که بیگانه با آیین حکومت داری هستند.

به هر گوشه‌ای در، ستمکاره‌ای بدید آید و زشت و پتیاره‌ای
برنجید یکی، دیگری برخورد به داد و به بخشش، همی‌ننگرد
(همان: ج ۳: ۵۹)

(فردوسی، اعتقاد دارد که آرمان‌های انسانی، صرفاً بر اساس «داد»، می‌تواند تحقق یابد. اندیشه «داد»، در شاهنامه، از یک سو، خصلت افسانه‌ای اسطوره‌ای دارد و از سویی دیگر، محتوایی فلسفی - منطقی. فردوسی، برای نشان دادن این اندیشه، از تفکر رایج مردم و از اندیشه‌های مذهبی اوستا و نیز از مقوله «عدل و داد» که یکی از اصول مذهب شیعه است، کمک می‌گیرد و آن‌ها را با روح شاعرانه و منطق خردمندانه خویش، می‌آمیزد و در زیباترین قالب و در اوج فصاحت و بلاغت، بیان می‌کند. فردوسی، در خطابه زیر، همچون پهلوانی یگه‌سوار در خط مقدم جنگ، ضمن بیان دادخواهی، سخن خود را «برتر از گوهر» دانسته است:

نگه کن که این نامه، تا جاودان درفشی بود بر سر بخردان
بماند بسی روزگاران چنین که خوانند هر کس، بر او، آفرین
چنین گفت نوشین روان قباد که چون شاه را دل پیچد ز داد
کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواند و را نیز شاه
ستم نامه عزل شاهان بود چو درد دل بی‌گناهان بود
بماناد تا جاودان، این گهر هنرمند و با دانش و دادگر

نباشد جهان، بر کسی پایدار همه، نام نیکو، بود یادگار
 کجا شد فریدون و ضحاک و جم مهان عرب، خسروان عجم
 ستایش، نبرد آن که بی داد بود به گنج و به تخت مهی، شاد بود
 گسسته شود در جهان کام اوی نخواند به گیتی، کسی نام اوی
 (همان: ج ۳: ۱۴۲)

این بیت‌ها، نشانه عظمت روح فردوسی و تابناکی اندیشه پویای اوست. او، در عین حال که می‌خواهد شاهنامه را به پادشاه (محمود غزنوی) هدیه کند، پادشاهان ظالم را با تازیانه سخن می‌کوبد و اشاره دارد به این که اگر چه مطالب شاهنامه، تا زمان یزدگرد، خاتمه می‌یابد؛ اما مضمون آن، تا دوره سامانیان، ادامه می‌یابد و شامل محمود غزنوی هم می‌گردد. فردوسی، به گونه‌ای هنرمندانه، تمامی اندیشه‌ها و آرزوهای خود را در واژه ارزشمند «داد»، خلاصه می‌کند. استوارترین رکن بینش سیاسی - فلسفی فردوسی «داد» است؛ زیرا تحقق آرمان‌هایش را در همین واژه، می‌داند.

۲-۳. خردگرایی لازمه دادگری

فردوسی، سرمنشأ همه برتری‌ها، پیروزی‌ها، نام‌آوری‌ها، شادی‌ها و... را خردورزی می‌داند و رشته همه کاستی‌ها و کمبودها و گرفتاری‌ها را در بی‌خردی می‌داند. خرد است که تدبیر دادگری را به حاکم و پادشاه، نشان می‌دهد و بهترین تحفه‌ای است که خداوند به بشر هدیه داده است.

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد خرد رهنمای و خرد، دلگشای
 ستایش، خرد را به، از راه داد خرد، دستگیرد به هر دوا سرای
 و زویت، فزونی و زویت، کم است ازو شادمانی و زویت، غم است
 (همان: ج ۱: ۴۳)

بنابراین، پیش زمینه اجرای عدالت، صفت برتر خرد، است و از راه خرد دروازه‌های مبارزه با بیدادگری و اجرای عدالت باز می‌شود: «شاهنامه، بیدادگری را می‌نکوهد و رویدادهای آن همه نمایی است از پسندیدگی داد و ناپسندی بیداد. انسان به افسون داد با جهان هماهنگ خواهد شد و تنها از این راه است که آدمی می‌تواند مهر سپهر را برانگیزد و خشم و خروش تقدیر را فرو نشاند» (سرامی: ۱۳۷۸: ۶۸۹).

برخی شاهنامه را حماسه داد و خرد، دانسته‌اند که نقطه مقابل آن بی‌خردی و بیداد است. ز داد و زی‌داد و تخت و کلاه سخن گفتن رزم و راندن سپاه هنرها بیاموختش سر به سر بسی رنج، برداشت و آمد به بر (همان ۱۳۸۴: ج ۲: ۱۳۴)

به داد و دهش، گیتی آباد دار دل زبردستان خود، شاد دار (همان: ج ۱: ۲۴۲)

۳-۱. داد، بازتاب اندیشه ایرانی شهری

«بزرگترین آرمان فردوسی، در بازساخت و بازنگری تاریخ کهن، بازیابی ایران‌شهر مطلوبی است که گردش روزگار نامساعد، آن را از یادها و دل‌ها سترده است» (محبتی: ۱۳۷۹: ۲۷۰)

«آرمانشهر، جایی است دست نیافتنی که تصور آن، همواره در افق آرزوی بشر، نمونه خیر و جایگاه رستگاری بوده است و یکی از آرزوهای آدمی در درازای تاریخ، دست‌یابی به جامعه‌ای بوده که در آن رستگاری خویش را تحقق بخشد. هنگامی که بشر از بند اسطوره‌ها رست و آرزوهای خود را در پرتو دانش، دست‌نیافتنی دانست، تصور شهر آرمانی را از دیار اسطوره‌ها به قلمرو خرد آورد» (اصیل: ۱۳۸۱: ۱۸) و اما لازمه اصلی دست‌یابی به آرمان شهر و برقراری داد و عدالت در شاهنامه، وجود کارگزار عادل است که شاهان بزرگی در شاهنامه با برخورداری از فره ایزدی زمام آرمانشهر را بر عهده دارند. کی خسرو، اجراکننده عدالت و از شاهان آرمانی شاهنامه، توسط فردوسی، چنین توصیف می‌شود.

به هر جای، ویرانی آباد کرد دل همگان از غم آزاد کرد
 ز ابر بهاران بیارید، نم ز روی زمین، بزدود غم
 زمین چون بهشتی شد آراسته ز داد و ز بخشش، پر از خواسته
 چو جم و فریدون، بیاراست گاه ز داد و ز بخشش، نیاسود شاه
 (فردوسی: ۱۳۸۷: ج ۴: ۹)

«داد و عدالت را باید در زمره نخستین صفات شاه آرمانی فرهمند و برگزیده ایزدی دانست که البته خود فره بر فرشاهی و یکی از شرایط اساسی ماندگاری این موهبت اهورایی در ساحت حیثیت شاه است. در این نگرش، بین شهریاری و دادگری، چنان رابطه پریوندی برقرار است که دادگری را فلسفه وجودی شهریاری و دادگستری را سرآغاز یک شهریاری خوب یا شاه آرمانی دانسته‌اند» (مجتبایی: ۱۳۸۹: ۴۳).

اگر دادگر باشی و پاک دین ز هر کس، نیابی به جز آفرین
 جهاندار اگر، دادگر باشدی ز فرمان او، کی گذر باشدی
 (همان ج ۳: ۱۵۴)

در جای جای شاهنامه، مهم‌ترین ویژگی انسان آرمانی، دادگری است. برای مثال از دیدگاه فردوسی، زال، خواهان روح و روانی برای سام است که گراینده به داد باشد.

همه مردم، از داد تو شادمان ز تو داد، یابد زمین و زمان
 مگر من که از داد، بی‌بهره‌ام و گرچه به پیوند تو، شهره‌ام
 (همان: ج ۱: ۱۲۷)

«در شاهنامه شاهان و پهلوانان، خدانشناس و دیندارند و پرستش پروردگار، از محورهای اصلی زندگی آنان است. آنان چون داشتن تاج و تخت را لطف یزدان می‌دانند، عدل و داد را پیشه خود می‌کنند و از ظلم و ستم، پرهیز می‌کنند؛ زیرا می‌دانند در غیر این صورت، فره ایزدی از آن‌ها می‌گریزد» (اسلامی‌ندوشن: ۱۳۸۱: ۱۶).

سپهد که مردم، فروشد به زر نیابد بدین بارگه برگذر
 کسی را کند ارج این بارگاه که با داد و مهرست و با رسم و راه
 به بیدادگر بر مرا مهر نیست پلنگ و جفایشه مردم، یکی است
 (فردوسی: ۱۳۸۷: ج ۸: ۶۱)

شاهان و پهلوانانی همچون رستم، سام، زال و بهرام گور و... وجودشان تجسم کوشش و تلاش طبقه نجاست. در استقرار عدالت بین طبقات و صلح بین اقوام پادشاهان نمونه، در دنیای شاهنامه، کارشان نظارت بر اجرای عدالت و صلح است» (زرین کوب: ۱۳۸۱: ۱۱۹)؛ مثلاً پادشاهی همچون بهرام گور، در نیایش خود، همواره از خداوند، طلب داد، می کند.

به جز بندگی، پیشه من مباد جز از داد، اندیشه من مباد
 مباد جز از داد، آیین من مباد آز و گردنکشی، دین من
 همه کار و کردار من، داد باد دل زبردستان من، شاد باد
 گر افزون شود دانش و داد من پس از مرگ، روشن شود یاد من
 (همان: ج ۴: ۱۳۴)

۴-۱. مفهوم داد در شاهنامه

برای فردوسی، داد یک توصیه معمولی یا یک اصل اخلاقی نیست. با وجود بیان شاعرانه و تصویر افسانه اش، «داد»، در شاهنامه، مفهومی روشن دارد. «داد»، یعنی نظم خردمندانه حکومت، نظمی که در آن حکومت به مردم، زور نگوید و مایه زجر و زحمت مردم، نگردد، و بال مردم نگردد؛ بلکه با مردم باشد و باری از دوش مردم، بردارد. به قول فردوسی:

گر از پوست درویش باشد خورش ز چرمش بود بی گمان پرورش
 پلنگی به از شهریاری چنین که نه شرم دارد، نه آیین، نه دین
 (همان: ج ۲: ۱۳۴)

تأکید مداوم فردوسی به شاهان، همواره این است که «ستم» نکنند، این همه گنج نسازید، سرانجام نیستی است؛ تمامی این تأکیدها در جهت دفاع از حق مردم به ویژه دهقانان است. چون فردوسی، خود با درد آشناست و آگاهانه به مسایل زمانه خویش، می‌اندیشد و می‌داند که ستم و بیدادگری از حاکمان ظلم و ستم، سر می‌زند.

از نگاه فردوسی، وقتی داد و عدالت باشد، مردم جامعه در صلح و آسایش به سر خواهند برد. او معتقد است که در حکومت داد، انسان خردمند، بی بیم و آسوده زندگی می‌کند و از زبان بزرگمهر به کسری انوشیروان می‌گوید: برای دانشمند دردی برتر از این نیست که ابلهی بر او حکم براند:

همان چیز، کز راه بیداد دید همان بوم برکان نه آباد دید
به نیکی بیست از همه، دست بد چنانچه از ره هوشیاران سزد
(فردوسی: ۱۳۷۸: ج ۲: ۷۳)

در اصول اندیشه فردوسی، حکومت داد با صلح عادلانه هم مستقیماً مربوط است، او در شاهنامه غالب اوقات، داد و آشتی را در کنار هم می‌آورد.

پرسید شاه از دل مستمند نشسته به گرم اندرون با گزند
بدو گفت با دانشی پارسا که گردد بر او، ابلهی پادشاه

(همان: ج ۲: ۸۳)

راز زیبایی تصاویر صحنه‌های رزمی شاهنامه، هم در این است که جنگ «داد» را می‌ستاید و خواننده را به همراه خود، وارد صحنه نبرد می‌برد، تا آنجا که خواننده، در این صحنه‌ها نمی‌تواند بی تفاوت باقی بماند؛ یعنی در مسیر داد و آزادی، قرار می‌گیرد، این قدرت بیان منطقی مستدل و پاکی اندیشه‌های فردوسی است که چنین احساسی را در ما پدید می‌آورد، تا آنجا که همراه با فردوسی، از اسارت تنگ نظری‌های قومی آزاد می‌شود، عظمت حماسه‌های شاهنامه، از همین عظمت اندیشه‌های انسانی فردوسی، سرچشمه می‌گیرد. داد، از نظر

فردوسی، جوهره و چکیده همه خوبی‌ها و شایستگی‌های انسان است. حتی می‌توان شاهنامه را در داد و دادگری و بیداد اهریمنی، خلاصه کرد. مفهوم «داد»، در شاهنامه، معانی متعددی دارد، مانند: حق، قانون، معیار سنجش، راستی و عدالت و... از زبان کی خسرو، خطاب به سپاه پیروز ایران، می‌خوانیم:

ز گیتی، ستایش مر او را کنید شب آید نیایش، مر او را کنید
 که آن را که خواهد کند شور بخت یکی بی‌هنر بر نشاند به تخت
 از این کوشش و پرشش رأی نیست که با داد او، بنده را پای نیست
 (همان ج: ۳: ۹۰)

همه چیز فردوسی، «داد» است، هر چند نتیجه حکم او عده‌ای را خوش نیاید. این همان مبحث معروف «نظام احسن» در جهان است. در مقدمه داستان سهراب، همین موضوع آمده است: بر آمدن تند بادی از کنجی و به خاک افکندن ترنج نارسیده و این نتیجه‌گیری که؛ اگر مرگ، داد است، بیداد چیست؟ ز داد، این همه بانگ و فریاد چیست؟
 (همان ج: ۴: ۱۱۱)

وقتی روزگار را مقصّر بدانند، کدام یک می‌تواند دعوی عصمت و بی‌گناهی کند؟ سخن پیران ویسه گویای اندیشه و پیام فردوسی، در این باره است که خود به موضوع داد، ارتباط می‌یابد. وقتی پیران از رستم تقاضای آشتی می‌کند و رستم، یکی از این دو راه یا تحویل گناهکاران واقعه سیاوش و یا آمدن خود پیران به درگاه شاه ایران را شرط ترک مخاصمه قرار می‌دهد. پیران در صحبت با اعضای خاندان خویش چنین می‌گوید:

ز ترکان گنهکار خواهد همی دل از بی‌گناهان بکاهد، همی
 که دانی که ایدر گناهکار نیست دل شاه از او، پر ز تیمار نیست

۴-۱-۱. دادگری، هدف پهلوانان شاهنامه

اساس و پایه و هسته مرکزی عمده داستان‌های شاهنامه، «دادگری» است. در واقع، پهلوانان و قهرمانان شاهنامه، خود را به هر آب و آتشی می‌زنند تا داد و عدالت، بر بیداد و ستم، غلبه کند. مثلاً فردوسی، از زبان کی‌خسرو شاه بیدادگر را به «علف هرز» تشبیه کرده است که این مطلب حاوی نکته دقیق و ظریف سیاسی و اجتماعی است آنجا که می‌گوید:

مرا گفت بیدادگر شهریار یکی خو بود پیش باغ بهار
که چون آب یابد به نیرو شود همه باغ، از او پر ز آهو شود

(همان: ج ۱: ۲: ۷۴)

در واقع، اندیشه قهرمانان فردوسی ما را به یاد حدیث شریف می‌اندازد: که «المُلُکُ یَبْقَى مَعَ الْکُفْرِ وَ لَا یَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» به قول دکتر حمیدیان؛ «فردوسی، خود پهلوان منش است و شاهنامه، در حقیقت پهلوان نامه است» آری این شاعر توانمند و جوانمرد، پرورده مکتب پهلوانی و بهره‌ور از صفات بایسته هر پهلوان راستین همچون راستی، آزادگی، بخردی، بیدادستیزی و «دادخواهی» است و دلدادگی او به پهلوانان، عجیب نیست. چنین شخصیتی بر خلاف بعضی از شاعران و ستایشگران هم عصر و پیش و پس از خود به جای مدح پادشاهان و امیران، دل در گرو پهلوانان و جوانمردان داده است و این دل‌بستگی را می‌توان در جای جای شاهنامه دید و لمس کرد؛ لذا فردوسی حتی تاریخ پر افتخار قوم و سرزمین خود را از دید مبارزه آزادگان با آزادی ستیزان و در یک کلمه از دریچه چشم پهلوانان چون رستم می‌نگرد دادخواهی آزادی و آزادگی برای او جوهره حیات و پدیدآورنده نام از ننگ است (حمیدیان: ۱۳۸۳: ۲۳).

فردوسی، حق طلب و دادگر و بیداد ستیز از زبان قهرمانان خویش، شاهان بیدادگر و بی‌کفایت را صریحاً مورد خطاب قرار می‌دهد و ریشه مفساد موجود و موجبات فروپاشی و نگونسازی حکومت‌ها را بیان می‌دارد (همان: ۱۳۸۳: ۳۴).

فردوسی، اساس تمام جنگ‌های پهلوانان را بر مبنای استقرار دادگری و ظلم ستیزی می‌داند؛ از طرفی امیران عدالت‌گری که در شاهنامه به ایفای نقش پرداخته‌اند، هدفشان از رسیدن به پادشاهی، بر پایی عدالت دانسته‌اند.

در واقع، فردوسی به طور غیرمستقیم اشاره دارد که اساس همه جنگ‌ها برای برپایی عدالت و ظلم‌ستیزی است و نام پادشاهان عادل، پیوسته در تاریخ به نیکی ثبت می‌شود و حاکمان ستمکار در دنیا و آخرت، طعم بی‌عدالتی خود را خواهند چشید و نتیجه ستم و بی‌عدالتی آن‌ها، گریبانگیر جامعه، خواهد بود.

۵-۱. دادخواهی و عدل در سیاست‌نامه (سیرالملوک)

سیاست‌نامه، یکی از منابع ارزشمند و از آثار گران‌بهای ادب پارسی است. به لحاظ این که نویسنده آن، در دوره سلجوقیان ارتباط بی‌وقفه و مستقیمی با صاحبان قدرت، یعنی سلجوقیان داشته است و این ارتباط تأثیر عمیقی در اندیشه‌ها، باورها و آثار وی داشته است. خواجه، عملکرد سلجوقیان و حتی حکومت‌های پیشین را با زبانی فاخر و عالمانه بیان می‌کند. نظام‌الملک، در تدوین آیین مملکت‌داری به منظور اشاعه دیدگاه‌های سیاسی خود به ناچار در تبیین مطالب اساسی جامعه به موضوع داد و عدالت می‌پردازد و این موضوعات را با زبان ادبی و به شیوه‌ای مؤثر و عمیق می‌نگارد و بر جای گذاشتن این اثر مهم و اثری جهانی و به وجود آمدن اجتماعات بشری تا کنون پیوسته مورد احترام همه اقوام و نژادها، بوده است به همین دلیل بیان موضوع، آن هم به شیوه ادبی و با نثری عمیق، از زبان آن وزیر با تدبیر به واژه «داد»، معنا و مفهوم ارزشمندی بخشیده است. خواجه، دوام و بقای حکومت و امنیت جامعه را در زیر چتر عدل و داد، قرار می‌دهد و اجرای عدالت را مهمترین رسالت دولت‌ها می‌داند.

۵-۱-۱. سیاست مدن در سیاست‌نامه

نظر دانشمندان متقدم ایرانی، در مورد آیین کشورداری بسیار حائز اهمیت است. بحث سیاست مدن که در آرای ارسطو مطرح شده، در تاریخ سیاسی و حکومت‌داری و بر آثار مختلف ادبی، تأثیر شایانی گذاشته است. ارسطو، در کتاب سیاست خود «در فصول چهارم و

پنجم به بررسی انواع حکومت می‌پردازد و از دیدگاه اخلاق جامعه‌ای را واقعی می‌داند که منجر به ایجاد جامعه آرمانی باشد» (ارسطو: ۱۳۶۴: ۱۶). به تبع از فیلسوفان یونانی، دانشمندی همچون فارابی معتقد است: «طبقه مدیران جامعه شباهت به بدن انسان دارند و همانطور که در بدن، هر عضو وظیفه‌ای را بر عهده دارد؛ و گروهی کار مهم‌تر و دیگری ساده‌تر؛ در جامعه کارگزاران، مشابه همین اعضا و جوارح، قلمداد می‌کند. در مدینه فاضله رئیس اول را مشابه قلب در بدن، می‌شمارد. نکته دیگر در طبقه‌بندی او تطابق نظام جامعه با نظام بدن و تطابق هر دو با نظام آفرینش الهی است» (فارابی ۱۳۶۱: ۴۷). از دید فارابی، «عدالت» مهم‌ترین نکته مورد بحث است و فرمانروای مطلق مدینه فاضله خرد است» (همان: ۴۹)

خواجه نظام الملک، هم مانند حکمای ایرانی بدون اشاره به سیاست مدن و به‌عنوان یک دستگاه نظام فکری و به تبعیت از حکیمان گذشته شرط اصلی کشورداری را عدالت، می‌داند. «داد» از نظر او گذاشتن هر چیزی در جایگاه اصلی خود است؛ بر اساس این دیدگاه، از نظر خواجه نظام الملک وقتی هر کدام از گروه‌ها و صنوف در حد و مرز خود قرار نگیرد و در درجات و جایگاه خود نباشند، نظم جامعه مختل می‌شود و کشور رو به پریشانی و هرج و مرج می‌گذارد. در واقع، حیات و ممت یک کشور را بر اساس «عدل» و «داد»، می‌داند که فقدان آن، باعث نابسامانی جامعه می‌گردد. نابسامانی و پریشانی جامعه، نابودی حکومت را به دنبال دارد. بنابراین، هر کدام از کارگزاران باید در جایگاه و درجه خود، قرار بگیرند (نظام الملک: ۱۳۶۴: ۱۷).

عدالت، به معنای «ترازو» و مبنای همه خوبی‌هاست. نظام الملک با تکیه بر آیات قرآن، عدل را ترازوی همه خوبی‌ها می‌داند که بر اجرای آن، از جانب زمامداران جامعه اسلامی، تأکید می‌ورزد، در واقع قدرت سلطان و عزت دین را در بر پایی «عدل» و «داد»، می‌داند (همان: ۴۳).

عدالت، به معنی درستی، راست کردن، راست‌رو و کردار درست است. نظام الملک، در جاهای مختلف کتاب سیاست‌نامه، عدالت را به مفهوم راست‌کرداری و راستی به کار برده

است و بقای دولت را در دادگری و عدالت خواهی، دانسته است: «و به همه روزگار، از گاه آدم (علیه السلام) تا کنون در همه ملت و در همه ملکی عدلی ورزیده‌اند و انصاف داده‌اند و به راستی کوشیده‌اند، تا مملکت ایشان، سال‌های بسیار بمانده است (همان: ۵۶).

۵-۱-۲. اجرای عدالت نشانه‌ای از فره الهی در سیاست‌نامه

خواجه نظام‌الملک، جهت تنبیه و یادآوری به حاکمان زمانه خود همواره و در بسیاری از موارد، پادشاهان دوره قبل از اسلام و عدالت محوری آن‌ها را مورد اشاره قرار می‌دهد. «خواجه می‌کوشد بدون اشاره به خلفای بنی‌عباس که در بغداد حاکم بودند، سلاطین ترک را براساس واقعیت موجود و به اتکای اندیشه تقدیرگرایانه اشعریان و با نیم‌نگاهی به نظریه فره الهی در اندیشه ایرانشهری تبیین کند» (رستم‌وندی: ۱۳۹۲: ۲۹۹)، «او بر خلاف فقیهان عصر می‌کوشد ارتباط بین سلطنت و خلافت برقرار نکند و این امر، از علاقه او به احیای رسوم حکومت ساسانی حکایت دارد» (زرین‌کوب: ۱۳۶۵: ۴۵). خود خواجه در این مورد می‌گوید: «قصدم در عهد ملک‌شاه، تدارک ملوک رسوم گذشته دهم که حکمرانی، برخلاف حکم خدا و تجربه روزگار امکان‌پذیر نباشد. این کتاب برای پادشاهان و بیداری آنان، نوشته شده است تا تدبیر صواب و قاعده در گاه، بارگاه، دیوان، مجلس، املاک، لشکر و رعیت مشخص باشد (نظام‌الملک: ۱۳۶۴: ۳-۴) و شرط وجود چنین پادشاهی، داشتن صفاتی منحصر است که اشاره‌ای به همان فره ایزدی است که پادشاهان قبل از اسلام داشته‌اند: «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلائق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه ستوده و آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام‌بندگان، بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه به دو بسته گرداند و هیبت و حشمت او، در دلها و چشم خلائق بگستراند تا مردمان اندر عدل او، روزگار می‌گذرانند و ایمن همی‌باشند و بقای دولت می‌خواهند» (همان: ۱۳).

همانطور که گفته شد از مهمترین مشخصات اندیشه‌های سیاسی خواجه توجه خاص وی به حکومت‌های قبل از اسلام است و از متونی همچون نامه تنسر و کارنامه اردشیر بابکان، تأثیرات فراوانی پذیرفته است.

۵-۳-۱. قضاوت و میزان ملاک و معیار

عدل و داد، در بحث قضاوت و جایگاه قاضی: خواجه نظام الملک، استواری حکومت و رمز موفقیت دولت را در بحث مجازات و کیفر می‌داند و هر جرمی عقوبتی دارد که باید از طرف قاضی اعاده گردد و حق را در جای خود، قرار بدهد تا کسی جرأت ستم و تعدی پیدا نکند: «پس موبد بنگرستی اگر میان وی و میان خصم وی، حقی درست شدی، داد آن کس به تمامی بدادی و اگر کسی بر ملک باطل دعوی کردی و حجتی نداشتی، عقوبتی بزرگ فرمودی و منادی فرمودی کردن که دین سزای آن کس است که بر ملک و مملکت وی عیب جوید و این دلیری کند» (نظام الملک: ۱۳۶۴: ۱۱۱)؛ یا خواجه در مورد مقام قاضی می‌گوید: «این قاضیان همه نایب پادشاه‌اند و بر پادشاه، واجب است که دست قاضیان قوی دارند و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد، از بهر آن که نایب خلیفه‌اند و شعار او دارند و خلیفه و گماشته پادشاه‌اند و شغل او می‌کنند» (همان: ۷۰).

خواجه، از پادشاه می‌خواهد که قاضیانی را بر گمارد که خدا ترس و دین دار باشند و وام-دار کسی نباشند و صادقانه و قاطعانه و بدون وابستگی به شخص یا گروهی قضاوت کنند: «به هر شهری نگاه کنند تا آنجا کیست که او را بر کار دین، شفقتی است و از ایزد تعالی ترسان است و صاحب غرض نیست؛ او را بگویند که در امانت این شهر و ناحیت، در گردن تو کردیم؛ آن چه ایزد تعالی از ما پرسد ما از تو پرسیم؛ باید که حال عامل و قاضی و شحنه و محتسب و رعایا و خرد و بزرگ، می‌دانی و می‌پرسی و حقیقت آن، معلوم ما گردانی (همان: ۱۲۸).

یا در جای دیگر، از امیر عبدالله بن طاهر نقل می‌کند که او همیشه کار قضاوت را به پرهیزگاران و مؤمنین و روی گردانندگان از دنیا می‌سپرده است و این کار او را می‌ستاید: «عبدالله بن طاهر همیشه عمل به پارسایان و زاهدان و کسانی فرمودی که ایشان را به مال دنیا حاجت نبودی و به غرض از آن خویش مشغول نگشتندی تا مال حق حاصل آمدی و رعایا را رنج نرسیدی و او گرفتار نبودی» (همان: ۱۴۳).

۲-۵. عدالت، به مثابه یکی از ارکان نظم ایرانشهری در سیاست‌نامه

در اندیشه خواجه نظام‌الملک، عدالت به‌عنوان یکی از ارکان مهم نظم ایرانشهری است. او عدالت را موجب استواری ملک می‌داند و رعایت آن را حتی بر شرع هم مقدم می‌داند. پیش‌زمینه این کار را هوش، درایت و ذکاوت شاه می‌داند. «باید که حال عامل قاضی و شحنه و محتسب و رعایا خرد و بزرگ می‌دانی و می‌پرسی و حقیقت آن، معلوم می‌گردانی و در سر و علانیت می‌نمایی تا آنچه واجب آید» (نظام‌الملک: ۵۷:۱۳۶۴) او، نصب قاضی دادگر از طرف پادشاه را مهم برمی‌شمارد؛ چراکه او حافظ جان و مال و خون مردم است. خواجه، همواره تأکید دارد: «پادشاه باید به احوال قاضیان مملک، آگاه باشد و هر که از ایشان عالم و زاهد و عادل باشد و او را بر آن کار نگاه دارد» (همان: ۴۹) آنچه دیدگاه خواجه نظام‌الملک را به اندیشه ایرانشهری، نزدیک می‌کند تأکید او در فصل سوم سیرالملوک است. خواجه، در دادخواهی به اندر مظالم نشستن پادشاه، اشاره دارد. پادشاه در صورتی شبان و نماینده و سایه خداوند در زمین است که همانند او، قضاوتی عادلانه داشته باشد. یکی از اصلی‌ترین صفات پادشاه دادگری، قضاوت و برقرار کردن عدالت در میان رعیت است. خواجه، تنها از پادشاهی یاد می‌کند که همانند حکمرانان ایران باستان، چند روزی را بر روی اسب بنشیند و در میان خلق آید و به داد آن‌ها رسیدگی کند.

۳-۵- نماد سرخ جامگی: تدبیر پادشاه

خواجه نظام‌الملک، معتقد است پادشاه باید رودررو فریاد دادخواهی مظلوم را بشنود و این کار لزوم یک تدبیر مدیریتی را می‌طلبد. «شنودم که یکی از ملوک به گوش گران‌تر بوده است. فرمود که متظلمان باید جامه سرخ پوشند و هیچ کس دیگر سرخ نپوشد تا من ایشان را بشناسم و این ملک بر پیلی نشستی و در صحرا بایستادی و هر که را جامه سرخ دیدی، بفرمودی تا جمله را گرد کردندی، سپس جای خالی بنشستی و ایشان را پیش آوردندی تا به آواز بلند حال خویش می‌گفتند و انصاف ایشان می‌داد» (نظام‌الملک: ۱۹:۱۳۶۴)

سنت‌هایی همچون کاغذین جامه و جامه‌های سرخ، نمادهای دیرینه‌ای بودند که در تاریخ ادب فارسی در آثار زیادی دیده می‌شوند. از جمله امام محمد غزالی در این مورد می‌گوید:

«منادی کنند تا هر که تظلم خواهد کرد، جامه سرخ پوشد» (غزالی: ۱۳۳۸: ۴۱۷)

پادشاهان دادخواه و خوش‌سیرت برای رودررو قرار گرفتن با متظلمان، این شیوه را انتخاب می‌کردند. «چاره نیست پادشاه را از آن که هر هفته‌ای دو روز به مظالم و داد از دادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت به گوش خویش، بشنود، بی‌واسطه‌ای» (نظام‌الملک: ۱۳۶۴: ۵۴)

۵-۳-۱. پادشاه مجری اول داد

ابن‌خلدون، در مقدمه کتاب خود، می‌گوید: «جهان، بوستانی است که دیوار آن دولت است و دولت، قدرتی است که بدان، دستور یا سنت زنده می‌شود و دستور سیاستی است که سلطنت، آن را اجرا می‌کند و سلطنت، آیینی است که سپاه، آن را یاری می‌کند و سپاه یارانی باشند که ثروت آن‌ها را تضمین می‌کند و ثروت، روزی است که رعیت، آن را فراهم می‌کند و رعیت، بندگانی باشند که داد، آن‌ها را نگه می‌دارد و داد باید در میان همه مردم، اجرا شود که قوام جهان بدان است» (ابن‌خلدون: ۱۳۷۳: ۴۳).

مقدمه و شروع اجرای عدالت، توسط شاه، نشانه دینداری و مقید بودن اوست «بر پادشاه واجب است. در کار دین، پژوهش کردن و فرایض و سنت فرمان‌های خدای تعالی به جای آوردن» (نظام‌الملک: ۱۳۶۴: ۷۹) به طوری که «هیچ مذهب و مبدع، او را از راه، نتواند برد و قوی رأی گردد و در عدل، انصاف، بیفزاید و هوا و بدعت، از مملکت او، برخیزد» (همان: ۸۰). او معتقد است پادشاه باید محکمه، ایجاد کند و داد مظلوم را بشنود و همواره، سیره پادشاهان عادل متقدم را کنایه‌وار، مثال می‌زند «اسماعیل بن احمد سامانی را عادت چنان بود که آن روز که سرما سخت بودی و برف بیشتر آمدی، تنها برنشستی و به میدان آمدی تا نماز پیشین بر پشت اسب بودی، گفתי باشد که متظلمی به درگاه آید و حاجتی دارد و او را پناهی و مسکنی نبود» (نظام‌الملک: ۱۳۶۴: ۲۲) سیره پادشاهان از جمله انوشیروان و زنجیر

عدالت او که در فکر و سیره نظام‌الملک، جای خود دارد و همواره به‌عنوان یک الگو جاری است.

۴-۵. نتیجه عدل و داد، در سیاست نامه خواجه نظام‌الملک

اهمیت عدل و داد، در کتاب سیاست‌نامه، آن چنان مهم است که در نخستین اوراق و بخش‌های ابتدایی کتاب به‌طور مفصل به این موضوع می‌پردازد چون خود مؤلف از نزدیک و به‌طور مستقیم با مظلوم‌کشی، بی‌عدالتی و ستمکاری، سر و کار داشته است با تألیف کتابش، ضمن اعتراض به زمامداران و حکومت‌های جائز، واقعیت‌های زمانه خود را به صراحت بیان می‌کند. در فصل اول، انتخاب شایسته خدا را در برگزیدن پادشاهان با فره ایزدی، ستایش می‌کند. در فصل دوم، عدالت اجتماعی را در از بین رفتن فاصله طبقاتی می‌داند: «و رضای حق تعالی، اندر احسانی باشد که با خلق، کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید» (همان: ۱۳۶). عاقبت تلخ و سرانجام شوم حکومت‌های ستمکارانه در تاریخ، فراوان است. خواجه نظام‌الملک با اقرار به این موضوع، از حدیث مشهور: «المُلُکُ یَبْقَى مَعَ الْکُفْرِ وَ لَا یَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»، استفاده می‌کند و با یادآوری خردمندانه، حاکمان را به مبارزه با ستم و بی‌عدالتی، فرامی‌خواند: «باید که مَلِک، این مهم به هیچ‌کس فرو نگذارد و از کار خلق، غافل نباشد و چنان که تواند از پنهان و آشکار از احوال ایشان بر می‌رسد و دست‌های دراز از مظلومان باز می‌دارد تا برکات آن، اندر روزگار دولت می‌رسد و دعای خیر، تا قیامت به روزگار او می‌پیوندد (همان: ۶۴). خواجه از بین کارهای متعدّد انسان‌ها، رسیدن به بهشت را مرهون عدل و داد می‌داند و در برابر آن، ستم و بی‌عدالتی را باعث رفتن به دوزخ می‌داند. خواجه با اطلاع از گرفتاری‌های دربار و سلطان، برای گرفتن حقّ ستمدیدگان، پیشنهاد مناسبی می‌دهد. به عقیده او بر پایی دو روز جلسه دادخواهی در هفته به صورت مستقیم، دست ستمکاران را از ستم و جفا، قطع خواهد کرد به همین دلیل، وزیر با بصیرت برای عملی کردن چنین دستوری، این - چنین پیشنهاد می‌دهد: «چاره نیست پادشاه را از آن که هر هفته‌ای، دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر، بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت به گوش خویش، شنود بی‌واسطه‌ای

چون این خبر در مملکت پراکنده شود... همه ظالمان بشکوهند و دست‌ها، کوتاه دارند و کس نیارد بیدادی کردن و دست درازی کردن از بیم عقوبت» (نظام‌الملک: ۱۳۶۴: ۵۴)

نتیجه‌گیری

با توجه به نتایج به دست آمده از این تحقیق به اشتراکات زیادی در دیدگاه فردوسی و خواجه نظام‌الملک پی می‌بریم. بحث عدالت و مسائل مربوط به آن، هم در شاهنامه و هم در سیاست‌نامه، جهت تنبّه و بیداری پادشاهان و آیین حکومت‌داری آن‌ها، مطرح شده است. هم فردوسی و هم خواجه نظام‌الملک، طرح حکایت‌هایی آموزنده، جهت تلنگر به حاکمان زمان، بخصوص سیره و روش پادشاهان قبل از اسلام، سعی در تبیین عدالت و داد در جامعه داشتند. رعایت داد و عدالت در آیین حکومت‌داری، مسئله‌ای است که هم در شاهنامه و هم در سیاست‌نامه، هدف اصلی برای پیاده کردن یک جامعه آرمانی و دوری جستن از ستم حاکمان زمانه است. راهبرد و رهیافت این دو نام‌آور زبان فارسی، علی‌رغم تفاوت‌های زمانی، حاکمیتی و فکری، در زمینه داد‌گری واحد است؛ اگرچه در بعضی از روشها، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. شاه آرمانی و دارای فرّه ایزدی که از خصوصیات اصلی داد‌گران است، در جای‌جای شاهنامه هر جا که سخن از داد‌گری و عدالت است، مشاهده می‌شود. در سیاست‌نامه گرچه با توجه به وسعت اثر و مضمون فکری، مختصر بیان شده؛ اما با نقل حکایات آموزنده و گهگاه کنایه‌وار سعی در هشدار کردن حاکمان زمانه داشته است. شاهنامه و سیاست‌نامه، نظر به اینکه در دوره‌ای از دوره‌های سیاه تاریخی به لحاظ حاکمیت حکومت‌های غزنوی و سلجوقی به نگارش درآمده‌اند؛ نگارندگان برای جلوگیری از اضمحلال عدالت و اجرای داد با تعلیم و بی‌پروایی به اشکال گوناگون از جمله پیشنهاد تشکیل جلسات دادخواهی با حضور شخص اوّل مملکت، جامعه سرخ پوشیدن و... به طرح داد به‌عنوان یک فرهنگ نهادینه در جامعه، همت گماشتند. از دیگر نتایج حاصل از این تحقیق اینکه؛ به نظر می‌رسد خواجه نظام‌الملک به‌عنوان دبیر و منشی حکومت سلجوقی که از اعتبار بالایی در دستگاه سلجوقیان هم برخوردار بود در طرح مسئله داد، بی‌گمان از اندیشه فردوسی، تاثیر پذیرفته است؛ اگرچه

اشاره صریح و مستقیم به فردوسی نداشته؛ اما از کسی که اندیشه صرف اسلامی داشته توجه به شاه آرمانی و فرّه ایزدی که تخصص فردوسی در شاهنامه است، نشان از توجه او به اندیشه فردوسی در زمینه عدالت و دادگری است و این توجه، بیشتر به سبب تاثیر از حکومت‌های ایران قبل از اسلام است.

خواجه نظام‌الملک با نگارش سیاست‌نامه، ضمن کنایه به زمامداران ستمگر دوره خویش، راه نجات دولت‌ها را در عدالت گستری می‌داند. به گواه تاریخ، ستم و بی‌عدالتی عصر سلجوقی سبب تعریض خواجه به حاکمان بوده است و سقوط و اضمحلال ناگهانی دولت سلجوقی، پس از حمله مغول مؤید این ادعاست.

خواجه نظام‌الملک، در کلیه امور مملکت، تئوری‌پردازی کرده است؛ چرا که خود سالیان متمادی، سگان هدایت کشوری پهناور را عهده دار بوده و در شیرینی و تلخی‌های مردم آن، نقش بسزا داشته است.

منابع

- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱)، ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران، امیرکبیر.
- ارسطو (۱۳۶۴)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، چاپ دوم، انتشارات چینی.
- اصیل، حجت‌اله (۱۳۸۱)، آرمانشهر در اندیشه ایرانی، تهران، انتشارات چشمه.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳)، درآمدی بر اندیشه و هنر فارسی. تهران، انتشارات ناهید.
- جوان شیر، ف. م (۱۳۵۹)، حماسه داد، تهران، انتشارات خاص توده.
- رستم‌وندی، تقی (۱۳۹۲)، اندیشه ایران شهری در عصر اسلامی - تهران، امیرکبیر.
- رنجبر، ابراهیم (۱۳۹۸)، تحلیل تطبیقی آیین کشور داری در شاهنامه و تلماک پژوهش نامه ادبیات تعلیمی شماره ۱۰.
- رزمجو، حسین (۱۳۶۸)، عدالت جویی و ظلم ستیزی فردوسی، جستارهای ادبی شماره ۸۶ و ۸۷.
- داوری، پریسا (۱۳۹۸)، پیوند داد و شاهی در شاهنامه و چالش‌های آن، پژوهش نامه ادبیات تعلیمی، سال یازدهم، پاییز ۹۸ شماره ۴۳.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸)، فرار از مدرسه، تهران، امیرکبیر.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱)، نامه نامور- تهران، انتشارات سخن.

سرامی، قدمعلی (۱۳۶۸)، از رنگ گل تا رنگ خار، تهران، علمی و فرهنگی.

طوسی، نظام‌الملک (۱۳۶۴)، سیاست نامه، تصحیح دکتر جعفر شعار، تهران، امیرکبیر

طوسی، خواجه نصیر (۱۳۷۳)، اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی منیری، تهران، خوارزمی.

طهماسبی، فرهاد (۱۳۹۸). تقابل و تعامل با دیگری در شاهنامه فردوسی از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی (از گیومرت تا فریدون) ف پژوهشنامه ادب حماسی سال پانزدهم شماره ۲۸.

عابدی، محمود (۱۳۸۸). کاغذین جامه یا جامه کاغذین از آیین تا کلمه، روابط عمومی فرهنگستان

زبان و ادب فارسی، آذر و دی خبرنامه شماره ۸۰

فارابی، ابونصر (۱۳۶۱). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه و تحشیه سجادی، انتشارات طهوری.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۸). شاهنامه دوره هشت جلدی، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، تهران.

مجتبی، مجتبی (۱۳۹۷). سیمرخ در جستجوی قاف- تهران، انتشارات سخن

مجتبایی، فتح‌اله (۱۳۵۲). شهر زیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان، تهران، امیرکبیر.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۱). چشمه روشن، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

References

- Islami Indoshan, Mohammad Ali (۲۰۰۲), Iran and the World from the Perspective of Shahnameh, Tehran, Amirkabir.
- Aristotle (۱۳۶۴), Politics, translated by Hamid Enayat, Tehran, second edition, Chinese Publications.
- Asil, Hojjatollah (۲۰۰۲), Utopia in Iranian Thought, Tehran, Cheshmeh Publications.
- Hamidian, Saeed (۲۰۰۴), An Introduction to Persian Thought and Art. Tehran, Nahid Publications.
- Young Lion, f. M (۱۳۵۹), Epic Dad, Tehran, Tudeh Special Publications.
- Rostam Wendy, Taghi (۲۰۱۳), Iranshahri Thought in the Islamic Era - Tehran, Amirkabir.
- Ranjbar, Ebrahim (۱۳۹۸), A Comparative Analysis of the Patriotism in Shahnameh and Telmak Educational Research Letter No. ۱۰
- Razmjoo, Hossein (۱۹۸۹), Ferdowsi Justice and Oppression, Literary Essays No. ۸۶ and ۸۷

- Davari, Parisa (۱۳۹۸), Payvad and Shahi in Shahnameh and its Challenges, Research Literature Research Journal, Eleventh Year, Fall ۹۸, No. ۴۳
- Zarrinkoob, Abdolhossein (۱۳۶۸), Escape from school, Tehran, Amirkabir.
- Zarrinkoob, Abdolhossein (۲۰۰۲), Namour Letter - Tehran, Sokhan Publications.
- Serami, Ghadmali (۱۹۸۹), From the color of flowers to the color of thorns, Tehran, scientific and cultural.
- Tusi, Nizam al-Molk (۱۳۶۴), Policy Letter, edited by Dr. Jafar Shaar, Tehran, Amirkabir
- Tusi, Khajeh Nasir (۱۳۷۳), Nasiri ethics, correction and explanation by Mojtaba Moniri, Tehran, Kharazmi.
- Tahmasebi, Farhad (۱۳۹۸). Confrontation and interaction with another in Ferdowsi Shahnameh from the perspective of cultural semiotics (from Guymert to Fereydoun) F.
- Abedi, Mahmoud (۱۳۸۸). Paper clothes or paper clothes from religion to word, Public Relations of the Academy of Persian Language and Literature, Azar and Dey Newsletter No. ۸۰
- Farabi, Abu Nasr (۱۳۶۱). Thoughts of the utopia, translated and annotated by Sajjadi, Tahoori Publications.
- Ferdowsi, Abolghasem (۱۳۷۸). Shahnameh, eight volumes, edited by Dr. Jalal Khaleghi Motlagh, Tehran.
- Mohabbaty, Mojtaba (۱۳۹۷). Simorgh in Search of Qaf - Tehran, Sokhan Publications
- Mujtabaei, Fathullah (۱۳۵۲). The beautiful city of Plato and King Armani in ancient Iran, Tehran, Amirkabir.
- Yousefi, Gholam Hossein (۱۳۷۱). Cheshmeh Roshan, Tehran, Scientific and Cultural Publications.